

نظریه قائم‌مقامی ورثه در فقه اسلامی و حقوق موضوعه ایران

محمود کاظمی*

دانشیار گروه حقوق خصوصی و اسلامی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۹/۵ - تاریخ تصویب: ۱۴۰۰/۶/۱)

چکیده

قائم‌مقامی ورثه یک نهاد حقوقی است که ریشه در حقوق رم دارد و به‌عنوان یک فرض حقوقی به‌منظور توجیه برخی احکام تعهدات در نظام‌های حقوقی غربی مطرح شده است و احکامی نظیر بقای حقوق و تعهدات شخص بعد از مرگ و بقای عقود لازم بعد از فوت یکی از طرفین عقد بر آن مبنا توجیه می‌شود. نویسنده قانون مدنی ایران با اقتباس از قانون مدنی فرانسه این واژه را در مواد ۲۱۹ و ۲۳۱ استعمال کرده است، بدون آنکه تعریفی از آن ارائه و احکام آن را بیان کند. اما دکترین حقوقی ایران تحت تأثیر حقوق فرانسه آن را تا حدودی پذیرفته و به‌تناسب تعاریفی از آن اراده کرده است. در فقه اسلامی در موارد متعدد از ورثه به‌عنوان «قائم‌مقام مورث» یاد شده که از جمله آنها در مورد فوت یکی از اطراف عقد اجاره، رهن، یا ذی‌الخیار است؛ اما دقت و تتبع در متون فقهی ثابت می‌کند که مفهوم «قائم‌مقام» در حقوق اسلام با معنای آن در حقوق غرب، متفاوت است. اگرچه بسیاری از احکامی که در حقوق غرب بر مبنای قائم‌مقامی توجیه شده است، در حقوق اسلام نیز وجود دارد، ولی مبنای آنها نظریه قائم‌مقامی نیست. در این مقاله این موضوع که آیا نظریه قائم‌مقامی در فقه اسلامی و حقوق ایران وجود دارد، بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی

انتقال ملک و مالکیت، بقای دیون بعد از مرگ، ذمه متوفی، قائم‌مقامی ورثه، ماهیت ارث.

۱. مقدمه

۱- یکی از نهادهای مهم حقوق تعهدات، «قائم‌مقامی» است؛ موضوعی که در مباحث مختلف، از جمله انتقال تعهد به معنای عام (اعم از انتقال طلب و دین) و قابلیت استناد آثار آن نسبت به منتقل‌الیه، بسیار استعمال شده و به‌منزله یک تأسیس مسلم حقوقی فرض می‌شود. این در حالی است که در قوانین موضوعه ما حتی یک ماده در خصوص مفهوم، مبانی و احکام آن وجود ندارد و فقط به ذکر آن در برخی متون اکتفا شده است. علت این مسئله، یکی از عوامل ذیل می‌تواند باشد: یا از نظر قانونگذار ایران وجود این نهاد، چنان بدیهی بوده و مفهوم آن، آنقدر روشن است که خود را بی‌نیاز از تعریف آن دانسته است؛ یا برعکس، مفهوم، احکام و حدود و ثغور آن، چنان مبهم و نامعین است که قانونگذار به‌رغم استعمال آن در قوانین مختلف، رغبتی به تعریف آن نداشته و آن را مسکوت گذاشته است. همچنین این احتمال وجود دارد که چون براساس مبانی حقوق اسلام، چنین نهادی وجود ندارد، یا دست‌کم در وجود آن تردید است، سکوت قانونگذار، به این دلیل بوده که آن را برخلاف فقه اسلامی دانسته و اعتقادی به وجود آن در حقوق ایران نداشته و تحت تأثیر قوانین خارجی (به‌ویژه قوانین فرانسوی) که به‌هنگام وضع قوانین مختلف مورد توجه قانونگذار بوده، صرفاً آن را ذکر کرده است، بدون آنکه به ماهیت و آثار آن توجه داشته باشد؛ یا اینکه قانونگذار مفهومی از آن را در نظر داشته است که با مفهوم «قائم‌مقامی» در حقوق غرب تفاوت بنیادین دارد.

۲ در قانون مدنی ایران، تحت تأثیر قانون مدنی فرانسه، فقط در مورد آثار قرارداد و اینکه با فوت یکی از طرفین، قرارداد منحل نشده و وراثت ملترزم به مفاد آن‌اند، در مواد ۲۱۹ و ۲۳۱، از قائم‌مقامی سخن به میان آمده است. استادان حقوق نیز، نوعاً به این مناسبت از قائم‌مقامی سخن گفته و تعریفی که از آن ارائه کرده‌اند، ناظر بر مصداق خاص آن، یعنی قائم‌مقامی از طرف قرارداد نسبت به آثار آن است (امامی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۲۳۴؛ کاتوزیان، ۱۳۷۶، ج ۳: ۲۷۹؛ صفایی، ۱۳۹۴: ۱۷۹). برخی نیز صرفاً به بیان مصادیق آن پرداخته‌اند، بدون اینکه مفهوم و قلمرو آن را معین کنند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۲۱۷ به بعد). اما به‌رغم فقدان نص قانونی، بر خواننده پوشیده نیست که در دکتترین و رویه قضایی برای توجیه برخی احکام به‌وفور به نظریه «قائم‌مقامی» استناد شده که نوعاً تحت تأثیر دکتترین فرانسوی بوده است. با وجود آن هیچ اثر مستقلی که به جایگاه این نهاد در حقوق اسلام و ایران بپردازد، وجود ندارد و دلیل آن نیز، یکی از احتمالات مذکور است. البته اخیراً رساله‌هایی در برخی مصادیق آن، یعنی «قائم‌مقامی از طریق پرداخت» و تحت تأثیر حقوق فرانسه نگاشته شده است که کافی به‌نظر نمی‌رسد. براین اساس لازم است تحقیق مستقلی در خصوص جایگاه آن در فقه اسلامی و حقوق موضوعه ایران انجام گیرد.

۳. هدف از نگارش این مقاله پاسخ به این پرسش بنیادین است که آیا نهاد «قائم مقامی ورثه» در حقوق اسلام و به تبع حقوق موضوعه ایران وجود داشته و ضرورتی که ایجاد آن در حقوق غرب را موجب شده است، در این نظام حقوقی وجود دارد؛ به نظر می‌رسد اگرچه واژه «قائم مقام» در مورد ورثه نسبت به متوفی، در متون فقهی استعمال شده، اما نهاد «قائم مقامی» به آن معنا و مفهومی که در حقوق روم و نظام‌های حقوقی غرب مطرح بوده و اساس توجیه برخی از احکام حقوقی قرار گرفته، و اهداف و مبانی که وجود آن را ضروری می‌نموده است، در فقه اسلامی وجود ندارد. برای روشن شدن بحث، لازم است ابتدا به طور مختصر، مفهوم این نهاد در حقوق موضوعه روشن شود، تا امکان اظهار نظر در خصوص جایگاه آن در حقوق اسلام فراهم شود.

۲. مفهوم قائم مقامی ورثه و پیشینه و مبنای آن در حقوق موضوعه

۲.۱. مفهوم قائم مقامی

قائم مقامی یک وضعیت حقوقی است که بین دو شخص، یا دو مال ایجاد می‌شود و بر مبنای آن، شخصی جانشین حقوقی شخص دیگر می‌شود (قائم مقامی شخصی)، یا مالی در وضعیت حقوقی مال دیگر قرار می‌گیرد (قائم مقامی عینی). در هر قائم مقامی پای دو شخص، یا دو مال در میان است؛ شخص جانشین که در اصطلاح «قائم مقام»^۱ و شخص جانشین شده که «اصیل» یا «عامل»^۲ نامیده می‌شود. بر این اساس می‌توان قائم مقام را این گونه تعریف کرد:

قائم مقام، یک شخص، یا یک مال است که نسبت به وضعیت حقوقی که یک شخص، یا مال دیگر دارد، جانشین آن می‌شود (Deshayes, 2008: 2).

این تعریف، جامع است و شامل انواع آن، یعنی قائم مقامی شخصی و عینی می‌شود. به علاوه انواع قائم مقامی شخصی (قائم مقامی عام و خاص) را در برمی‌گیرد، زیرا قدر مشترک همه آنها، جانشینی یک شخص به جای شخص دیگر (قائم مقامی شخصی)، یا یک مال به جای مال دیگر (قائم مقامی عینی) است (Deshayes, 2008: 2-3 7).

۲.۲. پیشینه قائم مقامی

اصطلاح «قائم مقام» به معنای خاص خود در حقوق ایران، نخستین بار در قانون اصول محاکمات حقوقی (مواد ۴۸۹، ۴۹۴ و ۴۹۵) استعمال شد و سپس در قانون مدنی در مواد ۲۱۹ (در خصوص لزوم پایبندی طرفین عقد به مفاد آن) و ۲۳۱ (در مورد محدود بودن اثر عقد به طرفین

1. Ayant cause.

2. Auteur.

و عدم تسری آن به اشخاص ثالث) مطرح و به جای واژه فرانسوی *Ayant cause* نهاده شد. به دنبال آن در دکترین و نوشته‌های حقوقی، استعمال آن، شایع شد. دلیل پذیرش این اصطلاح و رواج آن در ادبیات حقوقی ما آن بود که این واژه در معنای مشابه (جانیشینی) در متون فقهی نیز استعمال شده بود، هرچند مفهوم و مبانی آن دقیقاً با آنچه در حقوق غرب از آن مقصود است، یکسان نیست (شیخ طوسی، ۱۴۰۰: ۳۸۷؛ ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۲؛ ۲۸۴؛ ج ۳: ۳۲۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۴: ۱۳؛ ۳۷۲؛ انصاری، ۱۴۱۵: ۲؛ ۱۹۶؛ رشتی، ۱۴۰۷: ۳۵۷).

مواد قانون مدنی مذکور از قانون مدنی ۱۸۰۴ فرانسه اقتباس شده است. در قانون مدنی فرانسه این دو حکم در دو ماده جداگانه بیان شده است؛ نخست، ماده ۱۱۲۲^۱ که آثار عقود را نه فقط برای متعاملین، بلکه برای «قائم‌مقام» آنها لازم‌الاتباع دانسته است؛ دوم ماده ۱۱۶۵^۲ که مقرر داشته است، عقود نسبت به اشخاص ثالث اثری ندارند. گفته شده که ماده ۲۱۹ ق.م. ایران، تحت تأثیر ماده ۱۱۳۴ ق.م.ف. و ماده ۲۳۱ با اقتباس از ماده ۱۱۶۵ ق.م.ف. تدوین شده است (لنگرودی، ۱۳۷۹: ۲۰۴ و ۸۹)، اما آنچه مسلم است، نویسنده قانون مدنی ایران در استعمال واژه «قائم‌مقام» در کنار «متعاملین»، در ماده ۲۱۹ ق.م.ف. تحت تأثیر ماده ۱۱۲۲ ق.م. فرانسه بوده، زیرا تنها در این ماده از قانون مزبور واژه *Ayant cause* آمده است. نکته دیگر در خور تأمل آنکه در ماده ۱۱۲۲ قانون مدنی فرانسه، واژه *Ayant cause* در کنار واژه *Héritière* که به معنای «وارث» است، ذکر شده است. مفسران قانون مدنی فرانسه در تفسیر این ماده گفته‌اند منظور از *Ayant cause*، «قائم‌مقام خاص» (منتقل‌الیه) است و شامل «قائم‌مقام عام» (وارث) نمی‌شود (Malaurie, Aynés et Stoffel-Munck, 2003: 380; Terré, Simler et Lequette, 1999: 459). اما نویسنده قانون مدنی ایران، در مواد ۲۱۹ و ۲۳۱، تنها به ذکر واژه «قائم‌مقام» در کنار «متعاملین» اکتفا کرده و کلمه «وارث» را نیاورده است. حال این سؤال مطرح است که آیا واژه «قائم‌مقام» در این مواد، اطلاق دارد و شامل هر دو نوع قائم‌مقام عام و خاص می‌شود، یا تنها ناظر بر قائم‌مقام عام است. پاسخ به این پرسش مجال دیگر می‌طلبد.

1. Art. 1122: "On est censé avoir stipulé pour soi et pour ses héritiers et ayants cause, à moins que le contraire ne soit exprimé ou ne résulte de la nature de la convention".

2. Art 1165: "Les conventions n'ont d'effet qu'entre les parties contractantes; elles ne nuisent point au tiers, et elles ne lui profitent que dans le cas prévu par l'article 1121".

خاطر نشان می‌سازد که شماره مواد قانون مدنی فرانسه طبق قانون سال ۱۸۰۴م است که در زمان تدوین قانون مدنی ایران حاکم بوده است. در سال ۲۰۱۶م بخش تعهدات قانون مدنی فرانسه اصلاح شده و تغییرات شگرفی در آن صورت گرفته، و شماره برخی مواد نیز، تغییر کرده است.

۲.۳. اساس و جوهره قائم مقامی

در حقوق غرب، به ویژه فرانسه، قائم مقامی یک فرض حقوقی است که برای حل برخی مشکلات حقوقی در حوزه تعهدات (از جمله بقای قرارداد، یا تعهد بعد از مرگ متعهد یا طرف قرارداد، یا انتقال مال موضوع حق، به غیر و...) تأسیس شده است (Ghestin, 2005: 437). ایجاد این فرض حقوقی اگرچه برخی از مشکلات حقوقی را حل کرده، ابهامات جدیدی را موجب شده است که تعیین قلمرو، شرایط تحقق و آثار و احکام قائم مقامی، از جمله آنهاست. خاستگاه اصلی نهاد قائم مقامی، حقوق روم است (Nicod, 2014: 3) و از آنجا، وارد نظام‌های حقوقی غربی از جمله فرانسه شده و با تأثیری که قانون مدنی فرانسه، بر قانون مدنی ایران داشته است، به طور پراکنده در قانون مدنی و سایر قوانین موضوعه ایران (قانون اصول محاکمات حقوقی، آیین دادرسی مدنی و امور حسبی و...) ذکر شده است، بدون اینکه تعریفی از آن ارائه و احکام و آثار آن بیان شود.

قائم مقامی از یک سو با مباحث مربوط به «انتقال دین»^۱، انتقال طلب^۲، یا انتقال قرارداد^۳ و «پرداخت دین از ناحیه ثالث»^۴ و حتی «انتقال مالکیت»^۵ و از سوی دیگر، با مفهوم «دارایی»^۶ که یک نهاد حقوقی غربی است، ارتباط وثیقی دارد. اساس و جوهره قائم مقامی (قائم مقامی شخصی) انتقال یک حق، یا مال است؛ به این معنا که در هر نوع قائم مقامی لزوماً یک نوع انتقال مال، حق یا دارایی (به عنوان یک کل) وجود دارد و بدون انتقال یک حق، قائم مقامی محقق نمی‌شود. به عبارت دیگر «انتقال مال، یا حق» عنصر نخستین و بنیادین قائم مقامی بوده و وحدت و همانندی حقوقی وضعیت قائم مقام و اصیل، ثانوی و فرع بر آن است (Deshayes, 2008: 2). به این دلیل چون دو شیوه ارادی (از طریق عقد) و قهری (از طریق ارث) انتقال حق وجود دارد (بندهای ۲ و ۴ ماده ۱۴۰ ق.م. ایران و بندهای ۱ و ۴ ماده ۷۱۱ ق.م. فرانسه)، به طور معمول از دو نوع قائم مقامی صحبت می‌شود: قائم مقامی منتقل الیه (قائم مقام خاص) و قائم مقامی وارث (قائم مقام عام). در مورد قائم مقامی طلبکاران نسبت به بدهکاران خود، تردید جدی وجود دارد و برخی آن را مصداق قائم مقامی نمی‌دانند (Deshayes, 2008: 2)، و اگر این نوع قائم مقامی پذیرفته شود، صرفاً از جنبه آیین دادرسی و اقامه دعواست.

نهاد قائم مقامی در حقوق غرب به آن دلیل مطرح شده است که با فوت شخص، شخصیت او نیز از بین می‌رود و با توجه به وابستگی بین دارایی و شخصیت، یا باید قائل به نابودی

1. Cession de dette.
2. Cession de créance.
3. Cession de contrat .
4. Payment par un tiers.
5. Cession de propriété .
6. Patrimoine.

دارایی شخص شد و معتقد بود که حقوق و تعهدات شخص با فوت او از بین می‌رود؛ نتیجه‌ای که موجب از بین رفتن اعتبار و اطمینان به معاملات و تعهدات می‌شود؛ یا باید تمهیدی اندیشید، تا حقوق و تعهدات شخص بعد از مرگ او باقی بماند؛ قائم‌مقامی برای تحقق این مهم تأسیس شده است. بر مبنای نظریه قائم‌مقامی، وراثت متوفی جانشین او شده و در نتیجه دارایی متوفی حفظ شده، در دارایی وراثت ادغام می‌شود (Ghestin, 2005: 407) و ورثه به قائم‌مقامی از متوفی، از تمامی حقوقی که متوفی قبل از مرگ دارا بوده، برخوردار می‌شوند، و به کلیه تعهداتی که او قبلاً متعهد شده است، ملتزم‌اند. بدین‌سان گفته می‌شود که «وراثت قائم‌مقام عام متوفی هستند و دارایی متوفی به‌عنوان یک کل تجزیه‌ناپذیر به آنها منتقل می‌گردد»؛ یا به تعبیر دیگر، ورثه نسبت به دارایی متوفی جانشین او می‌شوند. اما این مسئله به‌ویژه در مورد انتقال جنبه منفی دارایی (دیون متوفی) به‌راحتی حل نشده و از روزگاران گذشته در نظام‌های حقوقی غربی مورد اختلاف حقوقدانان بوده است، زیرا بحث انتقال دین، یا جنبه منفی تعهد، همیشه مشکل و ممنوع بوده است. حتی پس از پذیرش نظریه عینی تعهد، این ممنوعیت وجود داشت. با طرح نظریه عینی تعهد، اگرچه پذیرفته شد که جنبه مثبت تعهد (طلب) به‌عنوان یک مال از طریق وراثت، یا قرارداد قابل انتقال باشد، انتقال جنبه منفی تعهد (دین) همیشه مخالفان جدی داشته است، زیرا اگرچه «طلب» یک مال است، این امر انکارناپذیر است که ارزش اقتصادی آن در سطح زیاد به شخصیت مدیون وابسته است. بنابراین، «دین» جنبه شخصی دارد و دین هر شخص با دین شخص دیگر متفاوت است و مرگ مدیون، باید موجب از بین رفتن دین او شود و به طریق اولی امکان انتقال قراردادی آن وجود ندارد. اما به مرور، ابتدا در مورد فوت مدیون، بر مبنای نظریه قائم‌مقامی، بقای دیون متوفی و انتقال آن به ورثه را پذیرفتند، سپس با تأخیر، انتقال ارادی آن از طریق قرارداد را هم قبول کردند (ماده ۱۳۲۷ ق.م.ف. مصوب ۲۰۱۶).

بنیاد قائم‌مقامی بر این ایده استوار است که آیا با انتقال موضوع و متعلق یک حق به غیر، باید آن حق را از بین‌رفته تلقی کرد، یا همچنان باقی، و در برابر منتقل‌الیه قابل استناد دانست. پاسخ این پرسش در مورد حقوق عینی شاید آسان به‌نظر برسد، اما در مورد حقوق دینی بسیار مشکل است. همچنین این مسئله در مورد انتقال قهری مال به ورثه، به نسبت انتقال ارادی شاید با سهولت کمتری قابل حل باشد. برای مثال هر گاه بعد از عقد اجاره، موجر عین مستأجره را به غیر انتقال دهد، در اینکه عقد اجاره منحل نشده و منتقل‌الیه نمی‌تواند حقوق مستأجر را نادیده انگارد و تخلیه او را درخواست کند، تردیدی وجود ندارد؛ در توجیه آن گفته می‌شود که منتقل‌الیه قائم‌مقام موجر است و چنانکه در انقضای مدت اجاره می‌تواند تخلیه او

1. Art.1327; “ Un débiteur peat, avec l'accord du créancier, céder sa dette ”.

را بخواهد، قبل از آن نمی‌تواند آن را تخلیه کند. اما در همین فرض اگر در ضمن عقد اجاره برای موجر خیار فسخی شرط شده باشد، در اینکه آیا این خیار به منتقل‌الیه انتقال یافته و او به قائم‌مقامی از ناقل می‌تواند عقد اجاره را فسخ کند، یا خیر، تردید جدی وجود دارد. در فرض انتقال قهری مورد اجاره به وارث، پاسخ مثبت است، اما در مورد انتقال ارادی عین مستأجره، موضوع روشن نیست و به نظر می‌رسد پاسخ منفی باشد. همچنین اگر در قرارداد بیعی، بایع شرط کرده که اگر مشتری ثمن را در سررسید پرداخت نکند، باید روزانه ده میلیون ریال به‌عنوان وجه التزام و خسارت تأخیر به بایع بپردازد و بعد از عقد، بایع طلب خود بابت ثمن را به ثالث انتقال دهد، و مشتری که اکنون مدیون منتقل‌الیه است در پرداخت ثمن (دین) تأخیر کند، آیا منتقل‌الیه می‌تواند بر مبنای شرط مندرج در قرارداد بیع، تقاضای خسارت تأخیر کرده، وجه التزام را مطالبه کند؟ در این فرض اگر انتقال طلب به‌صورت قهری و در اثر فوت بایع (قائم‌مقامی عام) انجام شده بود، پاسخ مثبت بود، اما در مورد انتقال ارادی (قائم‌مقامی خاص) تردید و ابهام جدی وجود دارد. بدین‌سان روشن است که مباحث مربوط به قائم‌مقامی برخلاف ظاهر آن، بسیار مبهم است و با فقدان یک نظریه عام، نمی‌توان تمام آنها را صرفاً بر مبنای «قائم‌مقامی»، حل و فصل کرد.

۳. مفهوم و ماهیت وراثت و آثار آن در فقه اسلامی

در حقوق غرب (به‌ویژه فرانسه) قائم‌مقامی ورثه ارتباط تنگاتنگی با مفهوم «دارایی» دارد. دارایی به مجموع حقوق و تعهدات شخص گفته می‌شود (Cornu, 1989: 599).^۱ با فوت شخص دارایی او از بین نمی‌رود بلکه به‌عنوان یک کل تجزیه‌ناپذیر به وراثت او منتقل می‌شود (Ghestin, 2005: 7; Deshayes, 2008: 433). چنانکه اموال و حقوق متوفی به وارث او منتقل می‌شود، تعهدات او نیز به ورثه منتقل شده و آنها ملزم به پرداخت دیون او هستند، حتی اگر مالی از متوفی باقی نمانده و ترکه‌ای وجود نداشته باشد و به این اعتبار گفته می‌شود که «وارث قائم‌مقام عام» متوفی است (Ghestin, 2005: 433). در این نظام حقوقی، قائم‌مقامی ورثه این‌گونه توجیه می‌شود که شخصیت متوفی در قالب شخص وارث استمرار می‌یابد (Ghestin, 2005: 435; Marseill, 1873: 24 et s.; Nicod, 2014, n° 8 et s. در نتیجه وارث را جانشین شخص متوفی می‌دانند، نه جانشین در اموال و حقوق او، بر این اساس حتی اگر از متوفی مالی باقی نمانده

۱. به‌طور معمول دارایی را به مجموعه حقوق و تعهدات یک شخص تعریف می‌کنند، اما دقیق‌تر آن است که دارایی ظرف دیون و حقوق یک شخص است (Mazeaud, 2000, p 417, n° 282); به‌عبارت دیگر دین و طلب محتوای دارایی یک شخص را تشکیل می‌دهد؛ انتقال یک دارایی مستلزم انتقال عناصر آن، از جمله دین و طلب است. (Ghestin, 2005: 437)

باشد، بر مبنای قائم‌مقامی، ورثه باید دیون او را از اموال شخصی خود بپردازند (Pothier, 1777, Chap. 5 - 3 - 1; cité par: Nicod, 2014, n° 2).

در فقه اسلامی نهاد قائم‌مقامی، آن‌گونه که در حقوق موضوعه و نظام حقوقی فرانسه است، مطرح نشده و مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است، بلکه باید در ذیل مفاهیم دیگر، احکام آن را استنباط کرد. با توجه به اینکه موضوع این مقاله «قائم‌مقامی ورثه» است، برای بررسی موضوع در فقه، باید احکام وراثت بررسی و تحلیل شود. به این دلیل در این بخش ماهیت وراثت و احکام آن در فقه اسلامی بررسی می‌شود.

۳.۱. ماهیت ارث - وراثت

ارث در لغت به معنای اصل^۱ و بقای^۲ یک چیز است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸: ۲۳۴؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۱۱۲) و گاه به معنای میراث و ترکه نیز استعمال می‌شود و همزه آن منقلب از واو است (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ۲۳۳). در اصطلاح فقهی، گاه در معنای مصدری استعمال شده و به معنای «استحقاق انسان نسبت به چیزی در اثر مرگ دیگری» (شهید اول، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۳۳۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۸: ۱۱) و به عبارتی «انتقال ترکه» است (رشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۳۴۶)، و گاه در معنای مفعولی و به معنای «میراث»، یا «ترکه» استعمال می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۸: ۱۲)^۳

۳.۱.۱. دیدگاه‌های مختلف در خصوص ماهیت وراثت

در خصوص ماهیت وراثت و رابطه‌ای که وراثت نسبت به ترکه پیدا می‌کند و اینکه آیا با مرگ مورث مالکیت ترکه به ورثه انتقال می‌یابد، یا او صرفاً حق تصرف دارد یا اینکه نایب و نماینده مورث محسوب شده، ترکه را اداره می‌کند، تحلیل‌های دقیقی در فقه اسلامی وجود دارد (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۹۷).

۱. مطابق یک تحلیل، ترکه در مالکیت متوفی باقی مانده و وراثت نایب و نماینده مورث در مورد ترکه بوده و صرفاً حق اداره آن را دارد (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۹۷). نظریه نیابت ورثه نسبت به مورث، دست‌کم در مورد ارث خیار از سوی بسیاری از فقیهان مطرح شده (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۶: ۱۲۶؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۲۹ق، ج ۳: ۳۹۲؛ اصفهانی، ۱۴۲۷ق، ج ۵: ۲۵۷). بر مبنای این اندیشه برخی دیگر از فقها وراثت را با وکیل و نایب مقایسه کرده، هرچند در نهایت آن را رد کرده‌اند (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۲: ۷۳).

۱. الارث: الاصل (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۱۱۲).

۲. وراثت: الاثبات: الاثبات للشیء...بمورث، ای یبقی میراثاً (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸: ص ۳۴).

۳. برای مطالعه تفصیلی معنای لغوی و اصطلاحی ارث، رک: جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۹ق، ج ۹: ۹.

۲. دیدگاه دیگر، نظریه شخصیت حقوقی ترکه است؛ به این معنا که با فوت مورث، شخصیت حقیقی او از بین می‌رود، اما ترکه یک شخصیت حقوقی مستقل پیدا می‌کند و دیون و حقوق او به آن شخصیت حقوقی تعلق می‌گیرد. در این نظریه نیز ترکه به وارث منتقل نمی‌شود. این نظریه از تعبیر برخی فقها قابل استنباط است. امام خمینی در کتاب بیع عبارتی دارند که می‌توان این معنا را از آن استنباط کرد. ایشان در مقام بیان یکی از تحلیل‌های موجود در خصوص ماهیت وراثت، نوشته‌اند:

«أن الورثة منزلته بمنزله مورثهم، فلا نقل ولا قیام مقامه، بل الملك والحق باقیان للمیت بوجوده التنزیلی» (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۹۷). در اینجا عبارت «وجود تنزیلی میت» که به‌عنوان مبنا و اساس توجیه بقای ترکه در ملکیت میت، بیان شده است، به معنای وجود اعتباری شخصیت اوست و دو تحلیل می‌توان از آن داشت:

تحلیل نخست که قوی‌تر می‌نماید، آن است که این همان «شخصیت حقوقی» ترکه است؛ به عبارت دیگر، پذیرش «شخصیت حقوقی برای میت در واقع فرض «شخصیت حقوقی» برای ترکه است؛ هر نوع برداشت دیگر با شقوق دیگر مذکور در متن کتاب همپوشانی دارد (خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۹۷).^۱ به نظر می‌رسد چون مفهوم «شخصیت حقوقی» برای فقها شناخته شده نبوده، لفظ آن استعمال نشده است. این تحلیل تا حدودی شبیه نظریه «استمرار شخصیت حقوقی مورث در شخص ورثه»، در حقوق غرب بوده و دور از ذهن نیست، زیرا بعدها که مفهوم شخصیت حقوقی برای فقیهان شناخته شد، به‌صراحت آن را بیان کردند. در کتاب موسوعه فقه اهل‌البیت(ع)، به‌صراحت نظریه «شخصیت حقوقی ترکه» مطرح شده است. در آنجا در ذیل فرعی در خصوص این مضمون که «... هر گاه دیون متوفی بیش از ترکه باشد، آیا ترکه به وارث منتقل شده، و دیون از محل آن پرداخت می‌گردد، یا در ملک متوفی باقی می‌ماند...»، ضمن پذیرش نظریه بقای ترکه در ملکیت متوفی، در رد این اشکال که متوفی فاقد شخصیت بوده، و صلاحیت تملک ندارد، با تمسک به نظریه «شخصیت حقوقی ترکه» گفته شده است:

«مانعی برای بقای ترکه در ملکیت میت وجود ندارد، زیرا مالکیت یک امر اعتباری است و چنانکه امکان تعلق آن به میت به اعتبار شخصیت حقیقی او [قبل از مرگ] وجود دارد، امکان تعلق آن به او به اعتبار شخصیت حقوقی و اعتباری او [بعد از مرگ] وجود دارد» (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۹ق، ج ۹: ۸۲).

اما تحلیل دیگر آن است که شخصیت هر فرد بعد از مرگ او همچنان باقی می‌ماند؛ به عبارت دیگر، شخصیت که یک امر اعتباری است، بعد از فوت شخص استمرار می‌یابد؛

۱. برای ملاحظه تعبیر مشابه ر.ک: خویی، ج ۴، ۱۳۷۴ق: ۲۸۶. «اما قیامه مقامه، بگونه وجوداً تنزیلیاً للمورث، فلا دلیل له». برای دیدن نظر موافق نویسنده در کتاب دیگر او، ر.ک: خویی، ۱۴۲۴ق: ۲۲۹.

بدین معنا که با فوت فرد، شخص او که امری حقیقی است و جنبه مادی دارد از بین می‌رود، ولی شخصیت او که امری اعتباری است، همچنان باقی می‌ماند.

در خصوص پذیرش شخصیت حقوقی برای ترکه (یا مجموعه‌ای از اموال)، یا برای شخص متوفی جهت توجیه برخی احکام، نمونه‌های دیگری وجود دارد که فقیهان امامیه آن را ذکر کرده‌اند. برای مثال، مطابق اجماع فقیهان دیه جنایت بر جسد میت، در ملکیت میت باقی می‌ماند و به ورثه منتقل نمی‌شود و باید صرف خیرات او شود که این حکم بر مبنای بقای شخصیت حقوقی متوفی یا ترکه قابل توجیه است (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۹ق، ج ۹: ۱۸۹).

همچنین در فرضی که دیون متوفی زائد بر ترکه باشد، برخی فقها ترکه را در حکم مال میت دانسته‌اند که شاید تعبیری از «شخصیت حقوقی» ترکه باشد؛ تعبیری در خور فرهنگ آن زمان (رک: حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۱: ۱۶۴ و ۱۶۵؛ ج ۱۵: ۳۲۵ به بعد)، زیرا این امر مسلم است که جسم مادی و حقیقی میت با مرگ او از بین می‌رود و روح او هم که باقی و فناپذیر است، به نشئه دیگر منتقل می‌شود؛ پس یا باید شخصیت او به‌عنوان امری اعتباری، بعد از مرگ باقی باشد، یا منظور از «در حکم مال میت بودن» پذیرش شخصیت حقوقی برای ترکه است.^۱ خاطر نشان می‌سازد که نظریه شخصیت حقوقی برای ترکه از سوی برخی استادان حقوق نیز مطرح شده است (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۴۸).

۳. دیدگاه دیگر نظریه انتقال ترکه به ورثه است؛ به این معنا که با فوت شخص، ترکه او به وراثت قانونی او منتقل می‌شود. این نظر، نظر مشهور فقیهان امامیه، بلکه اجماع آنان است (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۸: ۱۱ و ۱۲؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ۱۰۹؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۱: ۱۶۵؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۹: ۷۴؛ حائری طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۰: ۲۹۹؛ فیض کاشانی، بی تا، ج ۳: ۲۲۹؛ صدر، ۱۴۲۰ق، ج ۵: ۷۴). به این دلیل وراثت از اسباب تملک در کنار سایر اسباب بیان شده است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲: ۱۳۱؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۶۷؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۴: ۲۰۰). قانون مدنی ایران نیز از این نظر پیروی کرده است (بند ۴ ماده ۱۴۰ ق. م.).

۱. پذیرش شخصیت حقوقی برای ترکه هرچند با سختی از عبارات کتاب حاشیه مکاسب، تألیف شیخ محمدحسین اصفهانی نیز قابل استنباط است. ایشان ضمن بحث طولانی راجع به امکان بقای مالکیت میت نسبت به ترکه و اشکالات آن، در نهایت با پذیرش آن، این گونه مقرر داشته است: «این نکته برای پاسخ خصم کافی است که گفته شود ترکه در حکم مال میت است، چنانکه دیه در حکم اموال متوفی دانسته شده، و به این دلیل از محل آن، دیون متوفی پرداخت و وصایای او اجرا می‌شود و باقیمانده به ورثه می‌رسد» (اصفهانی، ۱۴۲۷ق، ج ۵: ۲۵۶).

۳.۱.۲. تحلیل چگونگی انتقال ترکه به ورثه و مقایسه آن با انتقال ارادی

در خصوص کیفیت و نحوه انتقال ترکه به ورثه دو تحلیل عمده وجود دارد: مطابق یک تحلیل انتقال از طریق ارث همانند انتقال از طریق عقود معاوضی و ناقل مالکیت است و تفاوتی بین این دو وجود ندارد (خمینی، ۱۴۲۱ق.ج ۵: ۳۹۷).

اما تحلیل دیگر که دیدگاه مشهور فقیهان است، آن است که انتقال از طریق ارث، با انتقال از طریق عقود تملیکی متفاوت است. اگرچه نتیجه هر دو در نهایت استقرار مالکیت منتقل الیه و ورثه نسبت به مال موضوع انتقال و ترکه است، اما ماهیت این دو، متفاوت بوده و تابع دو تحلیل مختلف هستند؛ توضیح آنکه در وراثت، این «مالکیت» است که به وارث منتقل می‌شود، درحالی‌که در عقود تملیکی و ناقل، «ملک» به منتقل الیه انتقال می‌یابد (میرزای نائینی، ۱۳۷۳ق.ج ۱: ۳۵؛ میرزای نائینی، ۱۴۱۳ق.ج ۱: ۳۶؛ خوانساری، بی‌تا: ۵۱۴ و ۵۱۵؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق.ج ۱: ۶۲). نتیجه این تحلیل آن است که در وراثت، مالکیت ورثه همان مالکیت مورث (متوفا) است که در اثر فوت او به وی منتقل شده، اما در انتقال ارادی، ملک به شخص منتقل می‌شود و مالکیت منتقل الیه، جدید و غیر از مالکیت ناقل است.

در توضیح این تفاوت باید گفت اگر مالکیت (رابطه اعتباری بین مالک و ملک) را به مثابه طنابی فرض کنیم که یک طرف آن به ملک متصل است و سوی دیگر آن در دست مالک قرار دارد، وقتی مالک فوت می‌کند، طناب از طرفی که در دست او بوده، جدا شده و به دست ورثه او داده می‌شود، بدون اینکه طرفی که به ملک وصل بوده است، تغییر کند. اما اگر مالک آن را از طریق عقد مملک به دیگری انتقال دهد، طناب وی از سمتی که به ملک وصل است، جدا شده و طناب جدیدی که در دست منتقل الیه است به آن وصل شده، در نتیجه ملک او می‌گردد؛ چون در فرض اول که طناب وصل شده به ملک تغییر نمی‌کند، می‌گویند: «مالکیت ورثه» همان «مالکیت مورث» است، اما در فرض دوم طناب اول جدا شده و طناب دیگری به جای آن، به ملک وصل شده، و این تعبیری از مالکیت جدید منتقل الیه بوده که غیر از مالکیت ناقل است (خوانساری، بی‌تا: ۵۱۵؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق.ج ۱: ۶۲).

این تفاوت تحلیل، منشأ آثار عملی است و وضعیت منتقل الیه در انتقال قهری با انتقال ارادی را متفاوت می‌کند. فرض کنید شخصی در قالب بیع، اتومبیلی را خریداری کرده و در اثر وجود عیب در مبیع برای او خیار عیب ایجاد شده است؛ هر گاه قبل از اعمال خیار، فوت کند، ورثه او به عنوان جانشین وی از حق خیار برخوردارند و می‌توانند به قائم مقامی از مورث خود، قرارداد را فسخ کنند. اما اگر مشتری قبل از اعمال خیار، مبیع (ملک) را به دیگری انتقال دهد، خیار وی ساقط شده و منتقل الیه حق خیار ندارد (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق.ج ۲: ۱۳۰ و ۱۳۱). این تفاوت در حکم، صرفاً بر مبنای تفاوت در تحلیل ماهیت نقل و انتقال توجیه‌پذیر است، و الا در هر دو

فرض منتقل‌الیه و وارث مالک مبیع شده‌اند.^۱ در فرض انتقال از طریق ارث مالکیت وارث همان مالکیت مورث است که به او منتقل شده و از همان اوصاف و ویژگی برخوردار است، اما در فرض نقل، یک مالکیت جدید برای منتقل‌الیه ایجاد می‌شود که با مالکیت ناقل متفاوت بوده و از آن متمایز است.

۳.۲. بقای دیون شخص بعد از مرگ و عدم انتقال آن به ورثه

۳.۲.۱. بقای دیون شخص بعد از مرگ

در اینکه با فوت مدیون دیون او ساقط نمی‌شود، در حقوق اسلام تردیدی وجود ندارد، بلکه این حکم اجماعی است. برای اثبات این امر، علاوه بر نص قرآن کریم^۲ (نساء: ۱۱ و ۱۲) و روایات موجود^۳، تحلیل و توجیه عقلی نیز وجود دارد.

اگر اعتقاد به وجود «شخصیت حقوقی ترکه» داشته باشیم، بقای دیون متوفی این‌گونه توجیه می‌شود که دیون به شخصیت حقوقی ترکه تعلق می‌گیرد، همان‌طور که حقوق و اموال نیز متعلق به آن است و از محل اموال باقی مانده دیون میت پرداخت می‌شود.

اما دیدگاه غالب در فقه امامیه آن است که بقای دیون متوفی، بر مبنای نظریه «ذمه» توجیه می‌شود؛ یعنی دیون به ذمه تعلق می‌گیرد و با فوت شخص، ذمه او از بین نمی‌رود، و همچنان مدیون باقی می‌ماند، و از آنجا که نص قرآن و روایات است که دیون متوفی بر ارث مقدم است، ابتدا دیون پرداخت می‌شود، سپس اگر چیزی از ترکه باقی ماند، به وراثت می‌رسد (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۷: ۱۶۹؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۹: ۵۱۹؛ ج ۲: ۲۱۲؛ نجفی، ۱۴۰ق، ج ۲۵: ۱۴۳؛ ج ۲۷: ۲۹۹؛ حسینی، بی تا: ۶۰ سبزواری، ۱۴۱۴ق، ج ۱۹: ۴۸؛ خویی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۳۰۹؛ جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۹ق، ج ۴: ۳۲۳).

در تحلیل دیگر می‌توان گفت که در فقه، احکام دو دسته‌اند: تکلیفی و وضعی؛ احکام تکلیفی (یا تکالیف محض) با فوت مکلف از بین می‌روند، اما احکام وضعی با فوت شخص از بین نمی‌روند. «دین» از جمله احکام وضعی است که به ذمه تعلق می‌گیرد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۵: ۱۴۳). حتی ممکن است شخص بعد از فوت، مدیون گردد (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱ق: ۱۱؛ آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱: ۶۳۳).

۱. به این دلیل در مورد بیع یا عقود مملک دیگر از واژه «نقل» و در مورد فوت و وراثت، از واژه «انتقال» استعمال می‌شود که مبین تفاوت ماهیت آن دو است.

۲. «فَلِأَمْرِ السُّدُسِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ... فَلَكُمْ الرُّبْحُ مِمَّا تَرَكَنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ... فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَكَلَّ قَلْبُهُنَّ الثَّمَنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ».

۳. از جمله روایاتی که بر جواز ضمانت از میت و اینکه موجب برائت ذمه وی می‌شود وارد شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۹۹).

۳.۲.۲. تعلق دیون متوفی به ترکه و عدم الزام وارث به پرداخت آن از اموال شخصی

آنچه مسلم است، دیون متوفی باید از محل ترکه پرداخت شود و به هیچ وجه به ذمه وارث منتقل نمی‌شود و آنها الزامی به پرداخت دیون متوفی از اموال شخصی خود ندارند. این موضوع در فقه امامیه، اجماعی است (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۹؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲؛ خویی، ۱۴۰۹، ج ۱؛ ۳۰۹)، زیرا تنها اموال و حقوق متوفی است که به ارث می‌رسد؛ به عبارت دیگر اموال و حقوق هستند که ترکه نامیده می‌شوند (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۳، ج ۹؛ ۲۸).

آنچه از متون روایی و نص قرآن کریم استنباط می‌شود، آن است که باید دیون متوفی از محل ترکه پرداخت شود و در صورتی که بعد از ادای دیون او مالی باقی بماند، به ارث می‌رسد.^۱ در متون روایی هیچ‌گاه صحبت از ارث دین نیست؛ حتی گفته شده که هزینه کفن و دفن میت مقدم بر دیون متوفی است (مجاهد طباطبایی، بی تا؛ ۳۹؛ همدانی، ۱۴۱۶، ج ۵؛ ۳۴۴). بنابراین در اینکه ورثه تعهدی نسبت به پرداخت دیون متوفی از اموال شخصی خود ندارند، تردیدی وجود ندارد. حتی وارث تعهدی به اداره ترکه و ادای دیون متوفی از محل آن ندارند. آنچه از نصوص استنباط می‌شود و در کتاب‌های فقهی نیز بحث شده جواز و اباحه تصرف وارث در ترکه، برای ادای دیون متوفی است که برخی حتی با آن مخالفت کرده‌اند و برخی بر مبنای عمومات از جمله آیه اولوا الأرحام (انفال: ۷۵) برای ورثه یک نوع ولایت برای اداره ترکه قائل شده‌اند (ر.ک: آشتیانی، ۱۴۲۵، ج ۱؛ ۵۹۹ به بعد). البته در قانون امور حسبی ایران در ماده ۲۴۸ مقرر شده است، در صورتی که ورثه ترکه را قبول کنند، فرض بر آن است که برای ادای دیون متوفی کافی است، مگر آنکه خلاف آن را ثابت کنند و در صورت عدم اثبات آن، باید دیون متوفی را بپردازند. به نظر می‌رسد این حکم از قوانین خارجی اقتباس شده است. از دیدگاه فقهی، ورثه الزامی به پرداخت دیون متوفی ندارند و قبول یا رد ترکه تأثیری در وراثت ندارد، اما به نظر می‌رسد که ایجاد اماره کفایت ترکه نسبت به دیون متوفی بر مبنای غلبه، مخالفتی با موازین شرعی و فقهی نداشته باشد.

۴. عدم وجود قائم مقامی در مفهوم حقوق غربی در فقه اسلامی

۴.۱. استعمال واژه «قائم مقام» در معانی مختلف در فقه

واژه «قائم مقام» در فقه واژه ناشناخته نیست و در متون کلاسیک و جدید فقهی بسیار استعمال شده است، اما در معانی مختلف؛ به گونه‌ای که نمی‌توان از آنها معنای واحدی را استنباط کرد و باید گفت که مفهوم «قائم مقامی» بسیار متشکلت است. موارد استعمال قائم مقامی در فقه را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد:

۱. آیه ۱۱ سوره نساء: «من بعد وصیه یوصی بها او دین»

۴.۱.۱. قائم‌مقامی به معنای نیابت، جانشینی و قائم‌مقامی در ارث

۱. از جمله معانی‌ای که واژه «قائم‌مقام» در سطح وسیع در فقه استعمال شده است، «نیابت» و «ولایت» است. برای مثال استعمال «قائم‌مقام» در مورد حاکم که بر اشخاص ولایت دارد (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۷: ۶۶)؛ قائم‌مقامی و کیل نسبت به موکل (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۳: ۴۷)؛ قائم‌مقامی ولی قهری یا قیم نسبت به مولی‌علیه (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۳: ۳۳۳؛ ج ۲: ۲۸۵ و ۲۹۴؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۱۷؛ کیدری، ۱۴۱۶ق: ۲۰۴) را می‌توان نام برد.

۲. قائم‌مقامی در ارث معنای دیگر قائم‌مقامی است؛ صاحب قرابتی که خویشاوند مع‌الواسطه است و به دلیل وجود خویش بی‌واسطه در طبقه نزدیک‌تر، ارث نمی‌برد، به قائم‌مقامی از وارث بلاواسطه خود ارث خواهد برد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۲۱۷؛ ابن‌حمزه، ۱۴۰۸ق: ۳۸۷). مانند ارث بردن اولاد اولاد متوفی در کنار عمو.

۳. قائم‌مقامی، به معنای جانشینی و جایگزینی یک فرد یا نهاد به جای دیگری نیز در فقه استعمال شده است. برای مثال گفته شده که اسباب دیگری هستند که در تفرقه بین زن و شوهر جانشین طلاق می‌شوند، مانند لعان و... (ابن‌زهره، ۱۴۱۷ق: ۳۵۷).^۵

۴.۱.۲. استعمال قائم‌مقام در مورد ورثه در فرض فوت یکی از طرفین عقد لازم

در عقود لازم و مستمر که آثار آن در طول زمان جریان دارد، هر گاه یکی از طرفین قرارداد فوت کند، در اینکه عقد منحل می‌شود یا خیر، بحث‌های زیادی مطرح شده و کسانی که معتقد به عدم انحلال عقد هستند، از وارث به‌عنوان «قائم‌مقام طرف عقد» تعبیر کرده‌اند. این مفهوم «قائم‌مقامی» تا حدودی به مفهوم قائم‌مقامی در حقوق غرب شبیه است، اما با آن یکسان نیست. برخی از این موارد را بررسی می‌کنیم.

الف) عقد اجاره؛ هر گاه قبل از انقضای مدت اجاره، موجر یا مستأجر فوت کند، در اینکه عقد اجاره منحل می‌شود، یا خیر، اختلاف نظر وجود دارد. درحالی‌که فقیهان متقدم معتقد به انحلال عقد اجاره بودند (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۶۳۰؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۵۹۱؛ ابن‌براج، ۱۴۰۶ق، ج ۱: ۵۰۱)، متأخران معتقد به بقای آن هستند (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۱۴۰؛ علامه حلی، ۱۳۸۸ق: ۳۲۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵: ۱۷۵؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۱: ۵۴۰). در توجیه این حکم، برخی اظهار داشته‌اند که وارث

۱. «قام الحاکم مقامه فی استیفاء ما لزمه، کالدیون».

۲. «إذا وکله صار بمنزله فیما وکل فیہ، فإن وکله عامًا، قام مقامه فی جمیع الأشياء».

۳. «و لو مات صاحب الخيار انتقل إلى الوارث من أی أنواع الخيار کان، سواء طالب بالفسخ قبل موته أو لا، و لو جن، قام ولیه مقامه».

۴. «خيار الشرط یورث إذا مات أحد المتبايعین أو کلاهما یقوم الوارث مقامه... و کذا إن جن أحدهما أو أغمی علیه فی مدة الخيار قام الولی مقامه و لا اعتراض له إذا أفاق».

۵. «و أما الطلاق فقد قام مقامه فی الفرقة غیره فی کثیر من الزوجات، کالملاعنة، و...».

به عنوان «قائم مقام» موجر یا مستأجر است (علامه حلی، ۱۳۸۸ق: ۳۲۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۶: ۴۳؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۲: ۲۴۳).^۱

ب) عقد رهن؛ در مورد رهن نیز فقیهان ضمن اعتقاد به بقای عقد بعد از فوت راهن یا مرتهن، از «قائم مقامی ورثه» نسبت به طرف متوفی، یاد کرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳: ۳۷۲).^۲

ج) عقد مزارعه؛ در عقد مزارعه برای توجیه اینکه با فوت مزارع یا عامل، عقد منحل نمی‌گردد از وراث آنها به «قائم مقام» طرف عقد تعبیر شده است (خویی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۳۰۸؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۲۸ق، ج ۲: ۶۳۶).^۴

۴.۱.۳. استعمال قائم مقام در مورد انتقال حقوق (خیار، شفعه و قصاص) و قبول وصیت و اجازه یا رد معامله فضولی

در مورد انتقال حق شفعه، قصاص و خیار به ورثه نیز در متون فقه به کرات از واژه «قائم مقام» استفاده شده است (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۳۲۷؛ طوسی، ۱۴۰۰ق: ۷۳۵؛ طبرسی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۴۵۴). در مورد قبولی وصیت نیز گفته شده که وارث می‌تواند به قائم مقامی از موصی له متوفی، وصیت را قبول کند (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۵: ۴۹۴). همچنین در مورد اجازه یا رد معامله فضولی در صورت فوت مالک قبل از اعلان اجازه، وارث او می‌تواند به قائم مقامی از او عقد فضولی را تنفیذ، یا رد کند (نائینی، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ۱۰۶).

۴.۲. عدم انطباق مفهوم قائم مقامی در فقه با مفهوم آن در حقوق غرب

به نظر می‌رسد نهاد قائم مقامی به مفهومی که در حقوق غرب وجود دارد و به عنوان یک فرض حقوقی برای توجیه برخی احکام، از جمله بقای دیون متوفی و انتقال آن به ورثه و.... به کار می‌رود، در فقه اسلامی وجود ندارد و نیازی هم به وجود آن احساس نمی‌شود. البته چنانکه دیدیم در فقه این واژه با عبارات مختلف نظیر «قائم مقامه» یا «قام مقامه» استعمال شده و از «وارث» به کسی که «قائم مقام مورث» می‌شود، تعبیر شده است (رک: رشتی، ۱۴۰۷ق: ۳۵۷)؛ حتی برخی از فقیهان به صراحت از وراثت به «قائم مقامی» تعبیر کرده‌اند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۴۳)، اما این تعبیر به معنی پذیرش نهاد «قائم مقامی» در معنای حقوق غربی در فقه اسلامی نیست.

۱. «فاذا مات المستأجر قام وارثه مقامه فی استیفاء المنفعة» (علامه حلی، ۱۳۸۸ق: ۳۲۵).

۲. «مسألة ۲۴۶: إذا رهن شيئاً عند آخر فأیها مات قام وارثه مقامه فی حق الرهن».

۳. «و أما مع موت العامل، فلقيام وارثه مقامه».

۴. «و لا تبطل بموت احدها، فيقوم الوارث الميت منهما، مقامه».

۵. «و إذا مات ولی الدم قام ولده مقامه فی المطالبة بالدم».

چنانکه گفته شد، در حقوق غرب هدف از تأسیس نهاد قائم‌مقامی توجیه و امکان بقای حقوق و دیون شخص بعد از مرگ و انتقال آن به ورثه بوده است. تمام احکام دیگر مترتب بر قائم‌مقامی ناشی از این حکم است؛ از جمله بقای عقد لازم بعد از فوت متعاقدين و امکان رجوع ورثه هریک از متعاقدين متوفی، به طرف مقابل، یا رجوع طرف عقد به ورثه طرف مقابل. اما در حقوق اسلام، چنانکه دیدیم، بقای حقوق شخص بعد از مرگ و انتقال آن به ورثه مبتنی بر نصوص شرعی بوده و وراثت یکی از اسباب تملک قهری است، نه از باب قائم‌مقامی. همچنین بقای دیون شخص بعد از مرگ او بر مبنای «نظریه ذمه» توجیه شده که با فوت از بین نمی‌رود. دیون متوفی به ورثه منتقل نمی‌شود، بلکه در ذمه میت باقی می‌ماند و باید از محل ترکه پرداخت شود؛ برخلاف حقوق غرب، به‌ویژه فرانسه^۱ اگر ترکه وجود نداشته باشد، ورثه الزامی ندارند از محل اموال خود دیون مورث را بپردازند.

۱. بحث انتقال دیون و تعهدات متوفی به ورثه همواره از مهم‌ترین بحث‌هایی بوده که در حقوق ارث فرانسه طی سالیانتمادی مطرح بوده است. در حقوق روم، تعهد نامحدود وارث نسبت به دیون متوفی، از زمان ژوستینین به بعد مورد پذیرش قرار گرفته بود. بدین معنا که وارث وی حتی از محل دارایی خود موظف به تسویه دیون مورث بودند. (Marseille, 71 : 1873) در حقوق قدیم فرانسه نیز قائم‌مقامی وارث مطلق بود و آنها علاوه بر اینکه مالک اموال مورث خود می‌شدند، ضامن دیون او هم بودند، حتی اگر مازاد بر ترکه بود. مطابق دیدگاه پوتیه، وارث به این دلیل ملزم به پرداخت دیون متوفی هستند، که جانشین و قائم‌مقام او هستند نه مالک اموال او (Nicod, 1977, Chap. 5 - 3 - 1; cité par: Pothier, 1777, Chap. 5 : 3). نویسندگان قانون مدنی فرانسه نیز از این ایده تأثیر پذیرفتند و آن‌گونه که مفسران قانون مدنی فرانسه گفته‌اند، تعهد وارث نسبت به دیون متوفی نامحدود است (Ultra vires successionis) و وارث ضامن دیون متوفی هستند، هرچند ترکه کافی برای پرداخت آن نباشد. (Nicod, 2014 : 3) به این دلیل در یکی از آرای مهم صادره از دیوان عالی فرانسه به نام «Toussaint» در سده نوزدهم میلادی، اعلام شده است که «تعهد نامحدود نسبت به دیون متوفی، وابسته به صفت عمومیت کسی است که ارث ببرد؛ بدان معنا که بخش مشاعی از ترکه به وی منتقل شود». به‌رغم آنکه برخی از آرای صادره از دیوان از این رأی متابعت نکردند و نظر دیگری را پذیرفتند، اما در قانون سال ۲۰۰۱ تقریباً حکمی مشابه با انشای رأی مذکور تصویب و مقرر داشته است: «جانشینان عام یا به‌نحو عام نسبت به دیون ناشی از ارث تعهدی نامحدود دارند» (ماده ۷۲۳). اما مطابق یک اصل حقوقی سنتی که در ماده ۷۷۵ ق.م. فرانسه نیز آمده، وراثت اجباری نیست، بلکه این اختیار به ورثه داده شده که بعد از مرگ مورث، آن را قبول، یا رد کنند (Ghestin, 2005: 451). بر این اساس برحسب اینکه وارث ترکه را رد، یا قبول کنند و اینکه قبولی آنها مطلق (ساده)، یا مقید باشد، تعهد آنها نسبت به دیون متوفی متفاوت است و باید بین صور مختلف، تمییز قائل شد: در فرضی که وارث ترکه را رد کنند، آنها نسبت به متوفی مانند یک شخص بیگانه تلقی می‌شوند. اثر رد ترکه نیز به گذشته سرایت کرده و از زمان فوت مورث است. البته وارث نسبت به هزینه‌های کفن و دفن متوفی، حتی در صورت رد ترکه، متعهدند، زیرا مطابق رویه قضایی فرانسه، این نوع تعهدات اخلاقی‌اند و جزو دارایی (ترکه متوفی) محسوب نمی‌شوند، تا رد ترکه در آنها مؤثر باشد (Ghestin, 2005: 451). اما ممکن است ورثه ترکه را قبول کنند، در این فرض قائم‌مقامی محقق شده و تمام دیون و حقوق و اموال متوفی به آنها منتقل می‌شود؛ اگر قبولی وارث مطلق و بدون قید و شرط باشد (L'acceptation pure et simple)، آنها ضامن تمام دیون متوفی هستند، حتی اگر ترکه کافی برای پرداخت دیون متوفی نباشد، یا حتی اگر مالی وجود نداشته باشد و متوفی صرفاً دین و تعهد داشته باشد (Ghestin, 2005: 466). اما ممکن است وارث به‌صورت مقید ترکه را قبول کنند (L'acceptation sous bénéfice d'inventaire)، یعنی به این شرط که اگر بعد از پرداخت دیون متوفی، مالی باقی ماند، به وارث برسد. در این فرض تعهد وارث نسبت به پرداخت دیون متوفی، مقید به میزان ترکه است (Intra vires successionis) و خارج از ترکه الزامی به پرداخت دیون متوفی ندارند

بقای عقد لازم بعد از فوت یکی از متعاقدين نیز که در حقوق غرب بر مبنای قائم مقامی توجیه شده و بر آن اساس حقوق و تعهدات شخص به وارث منتقل می‌شود، در حقوق اسلام بر مبنای اصل لزوم عقد توجیه می‌شود و انتقال تعهد صورت نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، در حقوق اسلام اگرچه عقد لازم با فوت یکی از طرفین منحل نمی‌شود، این به معنای انتقال تعهدات به وارث به عنوان قائم مقام نیست.

ترجمه و مرور عبارت یکی از متون فقهی که در توجیه بقای عقد مزارعه بعد از فوت یکی از طرفین عقد بیان شده، بسیار گویای این تفاوت تحلیل و آثار آن است. در کتاب *مبانی عروه* در ذیل این فرع عروه که «عقد مزارعه با فوت یکی از طرفین باطل نشده، بلکه وارث قائم مقام متوفی می‌شود»، آیت الله خوئی مقرر داشته است:

«اما مرگ مالک موجب بطلان عقد مزارعه نیست، زیرا اگرچه با فوت مالک، زمین به ورثه او منتقل می‌شود، اما این انتقال با حفظ حق عامل نسبت به آن زمین است و چون منافع آن در مدت مزارعه متعلق به عامل است، زمین با سلب منافع در آن مدت (مسلوب المنفعه) به وارث [مالک] منتقل می‌شود، و از این جهت شبیه فوت مستأجر بعد از اجاره و قبل از انقضای مدت آن است؛ زیرا در مورد اجاره اگرچه با فوت موجر عین مستأجره به وارث او منتقل می‌شود، عین مسلوب المنفعه به وارث می‌رسد و منافع متعلق به مستأجر است. با فوت عامل

(Ghestin, 2005: 467). در فرض قبولی مطلق، دارایی شخصی وارث با دارایی متوفی مخلوط شده، به این دلیل در صورت عدم وجود مال در ترکه متوفی وارث باید از دارایی خود دیون متوفی را بپردازد، اما در قبولی مقید، دارایی شخص وارث متمایز از دارایی متوفی باقی مانده و طلبکاران متوفی حق ندارند دارایی ورثه را توقیف کنند. بر این اساس اگر وارث طلب شخصی از متوفی داشته و ترکه هم بدهی داشته باشد، بین این دو تهاوتر واقع نمی‌شود (Ghestin, 2005: 467). مثلاً اگر وارث کارگر و حقوق بگیر متوفی بوده و نسبت به زمان قبل از فوت، طلبکار ترکه بوده باشد، می‌تواند طلب خود را از آن وصول نماید (Ghestin, 2005: 467). راجع به مهلت قبول یا رد ترکه و آثار آن و اینکه آیا قابل رجوع یا تغییر است، بحث هایی وجود دارد که از حوصله این مقاله خارج است (Ghestin, 2005: 472-474). در سال ۲۰۰۶ قانونی در فرانسه در زمینه ارث تصویب شده که حقوق ارث را متحول کرده است. بررسی تفصیلی آن از حوصله این مقاله خارج است اما در خصوص آنچه به «قائم مقامی وارث» و الزام آنها به تعهدات متوفی مربوط می‌شود، باید گفت در این قانون، اصل عام «تعهد نامحدود ورثه به پرداخت دیون متوفی»، تا حدودی تعدیل شده است. برای مثال، مطابق قانون ۲۰۰۶ وراثت الزامی به پرداخت موصی به وجه نقد ندارند، مگر در حدود ترکه، بنابراین متوفی نمی‌تواند به هزینه وراثت خود به بیش از مقدار ترکه وصیت کند (Nicod, 2014: 9). این عقب نشینی قانونگذار از الزام وارث به پرداخت دیون مازاد بر ترکه، شایان توجه است و قبل از هر چیز موجب تمییز بین دارایی شخص وارث از دارایی متوفی شده است. در واقع این قانون مواردی را که وارث می‌تواند از پرداخت دیون مازاد بر ترکه شانه خالی کند، توسعه داده است (Nicod, 2014: 9). به اعتقاد نویسندگان فرانسوی تصویب این قانون به نوعی انحراف از نظریه کلاسیک جانشینی وارث نسبت به شخص متوفی است و چنانکه در رویه قضایی هم از قبل اتفاق افتاده بود، قائم مقامی وارث را از «جانشینی شخص»، به «جانشینی در اموال» متحول کرده است. البته این تحول هنوز کامل نشده، اما حقوق فرانسه به سمتی در حرکت است که قائم مقامی وارث نسبت به متوفی، محدود به ترکه شود و آنها تنها در حدود ترکه ضامن دیون متوفی باشند.

نیز عقد مزارعه منحل نمی‌شود، زیرا وارث او قائم‌مقام او می‌شود. اما این به آن معنا نیست که وارث عامل، ملتزم به انجام عمل طبق قرارداد مزارعه باشد؛ زیرا او طرف عقد و معاهده نیست، بلکه منظور از بقای عقد و قائم‌مقامی وارث، آن است که چون ترکه و مال از عامل متوفی باقی مانده است، باید از محل آن، فردی اجیر شود تا عمل موضوع عقد مزارعه را به‌عنوان دینی که در ذمه عامل باقی مانده است، انجام دهد و سپس اگر چیزی باقی ماند، بین وراثت تقسیم گردد، زیرا پرداخت دیون، مقدم بر ارث است. به عبارت دیگر، وارث چیزی از ترکه نمی‌برد مگر بعد از ادای دیون متوفی؛ زیرا او صرفاً از ترکه ارث می‌برد. از آنجایی که عمل بر روی زمین به‌عنوان دین در ذمه عامل متوفی ثابت است، وجود آن، مانع ارث است؛ بر این اساس مقدم بر ارث، باید آن دین پرداخت گردد (عمل انجام شود)، خواه وارث مباشرتاً آن را انجام دهد یا از طریق اجیر کردن یک فرد از محل ترکه» (خوبی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۳۰۸).

البته این امر انکارناپذیر است که در فقه احکامی در خصوص وارث و جانشینی او نسبت به مورث به‌ویژه در مورد حقوق، وجود دارد که با احکام و آثار قائم‌مقامی در حقوق غرب شباهت زیاد دارد؛ برای مثال اگر بعد از عقد بیع، مشتری فوت کند، مالکیت مبیع از طریق ارث به ورثه می‌رسد و در صورتی که بائع خیار داشته باشد، می‌تواند با اعمال خیار، عقد بیع را فسخ و مبیع را که به مالکیت ورثه درآمده، از زمان فسخ به بعد مسترد کند و ثمن نیز به ورثه رد می‌شود؛ این احکام شبیه احکامی است که در حقوق غرب وجود دارد. اما تفاوت در مبنای این احکام است. در آنجا این احکام را بر مبنای قائم‌مقامی وارث نسبت به مشتری (متوفی) توجیه می‌کنند، اما در حقوق اسلام چنین نیست. در اینجا گفته نمی‌شود که چون وارث مشتری، قائم‌مقام اوست، پس بائع می‌تواند در برابر او به قرارداد استناد و مثلاً اگر ثمن پرداخت نشده آن را مطالبه نماید، یا خیار فسخ را اعمال کند، بلکه بائع به این دلیل می‌تواند ثمن را مطالبه کند که دین متوفی است و باید قبل از تقسیم ترکه از محل آن وصول شود؛ اما او به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند آن را از وارث مطالبه کند. همچنین او می‌تواند عقد بیع را فسخ کرده و مبیع را اگر در دست ورثه باشد، مطالبه و مسترد کند، ولی اگر وراثت بر آن، استیلائی نداشته باشند، چنین الزام و تعهدی ندارند، درحالی‌که در نظام حقوقی غرب چنین الزامی وجود دارد و دائن می‌تواند برای وصول طلب خود به ورثه رجوع کند.

این شواهد ثابت می‌کند که «قائم‌مقامی ورثه» در معنای حقوق غربی آن، در حقوق اسلام وجود ندارد و نیازی هم به آن نیست. به عبارت دیگر، برخی احکام و آثار قائم‌مقامی ورثه که در حقوق غرب وجود دارد، در حقوق اسلام پذیرفته نشده است (مانند انتقال دیون به ورثه) و برخی از احکام و آثار آن که وجود دارد، بر مبنای دیگر (جز قائم‌مقامی) توجیه می‌شود.

۴.۳. بررسی یک فرع فقهی: قائم مقامی ورثه در دعاوی مطروحه علیه میت

اما در حقوق اسلام حکمی وجود دارد که ممکن است از آن، استنباط شود که قائم مقامی ورثه به طور محدود و حداقل از برخی لحاظ پذیرفته شده است. در فقه پذیرفته شده که وارث می تواند در دعاوی ای که علیه میت مطرح می شود، به عنوان قائم مقام متوفی شرکت کند و نیز به قائم مقامی از وی دعوی علیه ثالث اقامه کند (آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج: ۱، ۶۳۵). بر این اساس هر گاه ادعایی علیه متوفی مطرح شود، وارث او می تواند دفاع کند و به آن پاسخ دهد و بینه اقامه کند. اما اگر تنها یک شاهد داشته یا اصلاً شاهدهی نداشته باشد، آیا می تواند سوگند یاد کند؟ در فقه اکثریت به این پرسش پاسخ مثبت داده اند (آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج: ۱، ۶۳۵؛ عراقی، بی تا: ۱۳۵). در این صورت به ویژه در فرضی که دیون مستغرق بر ترکه باشد، امکان اتیان سوگند از سوی وارث چگونه توجیه می شود؟ برخی فقها به صراحت پاسخ داده اند که این حکم به آن دلیل است که «وارث قائم مقام متوفی است» (آشتیانی، ۱۴۲۵ق، ج: ۱، ۶۳۵). این فرع این شبهه را ایجاد می کند که پس در فقه، همانند حقوق غرب، قائم مقامی ورثه وجود دارد و توجیه کننده برخی احکام است، زیرا به ویژه در فرضی که دیون متوفی مستغرق بر ترکه و محیط بر آن است، با فوت شخص، مالی عاید وارث او نمی شود که به تبع آن، حق اتیان سوگند توجیه پذیر باشد، پس جز بر مبنای قائم مقامی این حکم توجیه پذیر نیست!

اما در رد این شبهه باید گفت:

اولاً، در اصل پذیرش این حکم که وارث بتواند در مقام دفاع از دعاوی مطروحه علیه میت، سوگند یاد کند، تردید وجود دارد و برخی آن را نفی کرده اند (عراقی، بی تا: ۱۳۵). اتفاقاً دلایلی که برای رد آن مطرح شده، بسیار گویاست. در این زمینه استدلال شده است که صرف اینکه وارث در انتقال اموال میت به او، قائم مقام او گردد، موجب نمی شود که در تمام امور از جمله «اتیان سوگند» نیز جانشین او باشد، زیرا چنین قاعده عامی وجود ندارد که «وارث از هر جهت قائم مقام مورث است» (عراقی، بی تا: ۱۳۵).^۱

ثانیاً، «دعوی» یک نوع حق متحرک بوده و حکم آن تابع «حق» است؛ یعنی در واقع حقی به وارث منتقل شده است؛

ثالثاً، امکان دخالت وارث در دادرسی علیه میت، بر حسب ضرورت و به اعتبار اینکه اگر مالی در ترکه مورث باقی بماند بعداً به وارث او می رسد، توجیه پذیر است، اما لزوماً از آن نمی توان امکان اتیان سوگند از جانب متوفی را استنباط کرد (عراقی، بی تا، ۱۳۵).

۱. «اذ لیس فی البین عموم تنزیل یستظهر ذلک منه».

۵. نتیجه

نتایج پژوهش حاضر نشان داد:

۱. قائم‌مقامی یک نهاد حقوق غربی است که ریشه در حقوق روم داشته و به‌هنگام تدوین قانون مدنی ایران، تحت تأثیر قانون مدنی فرانسه (ماده ۱۱۲۲ق. م. ف.) در مواد ۲۱۹ و ۲۳۱ قانون مدنی ذکر شده است. قائم‌مقامی به معنای عام، یعنی جانشین شدن یک شخص، یا مال، نسبت به یک شخص، یا مال دیگر در وضعیت حقوقی.

۲. در حقوق فرانسه، به‌منظور توجیه بقای دیون شخص، پس از مرگ و احکام دیگر، این نهاد تأسیس شده و مبتنی بر نوعی فرض حقوقی است؛ یعنی فرض می‌شود که شخصیت هر فرد، پس از مرگ، در قالب ورثه او استمرار می‌یابد، در نتیجه، ورثه قائم‌مقام مورث است. او ضامن تمام دیون متوفی است، چنانکه کلیه اموال و حقوق او به وی می‌رسد. با مرگ متوفی، دارایی او به وارث منتقل شده، در دارایی شخصی وارث ادغام می‌شود. بدین‌سان، وارث باید تمام دیون متوفی را بپردازد، حتی اگر مالی از او باقی نمانده باشد؛ مگر آنکه ترکه را رد کرده، یا آن را به‌طور مقید قبول کند. البته با اصلاحی که در قوانین ارث فرانسه، در سال ۲۰۰۶ به بعد انجام گرفته، قائم‌مقامی ورثه نیز متحول شده و مواردی که تعهد وارث به پرداخت دیون متوفی محدود به میزان ترکه متوفاست، افزایش یافته است. به اعتقاد نویسندگان حقوقی تحول حقوق فرانسه در زمینه قائم‌مقامی ورثه، به این سمت می‌رود که الزام وارث به پرداخت دیون متوفی محدود به ترکه او باشد.

۳. در حقوق ایران، اصطلاح «قائم‌مقامی» در مقام واژه‌گزینی برای واژه فرانسوی *Ayant cause* ابتدا در قانون اصول محاکمات حقوقی و سپس در مواد ۲۱۹ و ۲۳۱ قانون استعمال شد. اما نه در قانون مدنی و نه در سایر قوانین موضوعه ایران، تعریفی از آن ارائه نشده و احکام آن ذکر نشده است. در دکتترین، نویسندگان حقوقی به مناسبت، آن را تعریف کرده‌اند که با توجه به سابقه ذکر این اصطلاح، در قانون مدنی، عمده تعاریف ارائه‌شده از قائم‌مقامی در مورد آثار قرارداد است؛ درحالی‌که این مورد، از مصادیق قائم‌مقامی ورثه است. دکتترین حقوقی ایران، تحت تأثیر حقوق فرانسه، این نهاد را پذیرفته و احکام و آثار آن را مطابق با آنچه در حقوق فرانسه است، بیان کرده‌اند، مگر آنچه با قواعد آمره و موازین فقه اسلامی انطباق نداشته است، نظیر انتقال دیون متوفی به ورثه.

۴. اما به نظر می‌رسد نهاد قائم‌مقامی به آن معنا که در حقوق فرانسه و غرب مطرح است، در حقوق اسلام وجود نداشته و ضرورتی هم برای آن وجود ندارد، زیرا در حقوق اسلام چند امر مسلم است:

نخست، آنکه با فوت شخص، دیون او از بین نمی‌رود و ساقط نمی‌شود؛ در توجیه آن، دو دیدگاه وجود دارد؛ مشهور آن را بر مبنای «نظریه ذمه» توجیه می‌کنند و معتقدند که با فوت شخص ذمه از بین نمی‌رود و دیون متوفی همچنان باقی می‌ماند. برخی نیز با این استدلال که ترکه دارای شخصیت حقوقی است، معتقدند که دیون به ترکه انتقال پیدا کند و باید از محل اموال موجود آن پرداخت شود.

دوم، آنکه دیون متوفی به وارث منتقل نمی‌شود و او هیچ الزامی به پرداخت آن از محل دارایی شخصی خود ندارد و این، یکی از اصول مسلم حقوق اسلامی است. حتی ورثه شرعاً الزامی به پرداخت دیون متوفی از محل ترکه او ندارند، مگر آنکه ترکه را تصرف کنند یا اداره آن را با اراده خود بر عهده بگیرند.

سوم، عقود لازم با فوت یکی از متعاقدين منحل نمی‌شود و این حکم بر مبنای اصل لزوم قراردادها توجیه می‌شود، نه قائم مقامی ورثه؛ حتی آثار قائم مقامی هم پذیرفته نشده و وراثت طرف عقد ملزم به اجرای تعهد قراردادی مورث خود نیستند.

چهارم، اموال و حقوق مالی شخص بعد از فوت در صورتی که مازاد بر دیون او باشد، بر مبنای قواعد ارث به ورثه او منتقل می‌شود. در حقوق اسلام قبولی و رد ترکه مطرح نیست و با فوت هر شخص اموال و حقوق مالی او به‌طور قهری به وراثت او منتقل می‌شود، خواه آن را قبول یا رد کند. به‌علاوه نه اراده وارث و نه مورث تأثیری در ایجاد یا اسقاط وراثت ندارد. وارث قانونی و شرعی هر شخص مطابق قواعد شرعی معین می‌شود.

۵. هرچند در حقوق اسلام اموال و حقوق مالی شخص با فوت او به ورثه منتقل می‌شود، اما این انتقال با انتقال ارادی از طریق عقد متفاوت است. انتقال قهری را «انتقال مالکیت» و انتقال ارادی را «انتقال ملک» می‌گویند. احکام و آثار این دو نوع انتقال متفاوت است؛ وضعیت حقوقی ورثه نسبت به حقوق مالی منتقل شده از مورث، همانند وضعیت مورث است.

بر این اساس تمام احکام بر مبنای انتقال حقوق و اموال به وراثت توجیه می‌شود و نیازی به نهاد قائم مقامی نیست. اگرچه در فقه اسلامی عبارت «قائم مقام» در مورد وراثت استعمال شده، اما این به معنای قائم مقام در مفهوم حقوق غرب نیست. چنانکه این واژه در مورد حاکم، وکیل و... هم استعمال شده است.

منابع

(الف) فارسی

۱. امامی، سید حسن (۱۳۷۲). *حقوق مدنی*، ج ۱ و ۲، تهران: اسلامیه.
۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۹). *محصای قانون مدنی*، ج اول، تهران: گنج دانش.
۳. ----- (۱۳۸۶). *الفارق*، ج ۴، چ اول، تهران: گنج دانش.

۴. صفایی، سید حسین (۱۳۹۴). قواعد عمومی قراردادها، ج بیست و یکم، تهران: میزان.
 ۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۶). حقوق مدنی، قواعد عمومی قراردادها، ج ۳، دوم، تهران: شرکت انتشار.
 ۶. ----- (۱۳۸۰). دوره مقدماتی حقوق مدنی، درس‌هایی از شفعه، وصیت، ارث، ج دوم، تهران: دادگستر.

ب) عربی - فقهی

۷. آشتیانی، میرزا محمدحسن (۱۴۲۵ق). کتاب القضاء، ج ۱، ج اول، قم: انتشارات زهیر - کنگره علامه آشتیانی.
 ۸. ابن منظور، ابوالفضل، جمال‌الدین، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب، ج ۲، سوم، بیروت: دارالفکر.
 ۹. اصفهانی، شیخ محمدحسین (۱۴۲۷ق). حاشیه کتاب المکاسب، ج ۵، ج دوم، قم: انتشارات ذی القربی.
 ۱۰. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق). کتاب المکاسب، ج ۳ و ۲، ج اول، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم.
 ۱۱. بحرانی، یوسف (۱۴۰۵ق)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲۰ و ۲۲، ج اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۱۲. بحر العلوم، محمد بن محمدتقی (۱۴۰۳ق). بلغة الفقیه، ج ۱، چ چهارم، تهران: منشورات مکتبه الصادق.
 ۱۳. جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۳ق). موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت (ع)، زیر نظر آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی، ج ۹، ج اول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).
 ۱۴. حسینی عاملی، سید محمدجواد (۱۴۱۹ق). مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلماء، ج ۱۵، ج اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۱۵. حائری طباطبایی، سید علی (۱۴۱۸ق)، ریاض المسائل، ج ۱۶، ج اول، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
 ۱۶. حلّی، محمد بن منصور (ابن‌ادریس)، (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ج دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۱۷. حلّی، نجم‌الدین، جعفر بن حسن (محقق حلّی) (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ج دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
 ۱۸. حلّی، حسن بن یوسف (علامه حلّی)، (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء، ج ۱۳ و ۱۳، ج اول، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
 ۱۹. ----- (۱۴۱۳ق). مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۶، ج دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۲۰. ----- (۱۴۲۰ق)، تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه، ج ۶، ج اول، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
 ۲۱. ----- (۱۳۸۸ق)، تذکرة الفقهاء، طبع قدیم، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
 ۲۲. حلّی، محمد بن حسن (فخر المحققین)، (۱۳۸۷ق). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۲، ج اول، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
 ۲۳. خوبی، سید ابوالقاسم (۱۳۷۴ق). مصباح الفقاهه، مقرر: محمدعلی توحیدی، ج ۴، ج اول، نجف: المطبعة الحیدریه.
 ۲۴. ----- (۱۴۰۹ق). مبانی العروة الوثقی، ج اول، قم: منشورات مدرسه دار العلم - لطفی.
 ۲۵. رشتی، میرزا حبیب‌الله (۱۴۰۷ق). فقه الإمامیه، قسم الخیارات، ج اول، قم: کتابفروشی دآوری.
 ۲۶. ----- (۱۴۰۱ق). کتاب القضاء، ج ۱، ج اول، قم: دار القرآن الکریم.
 ۲۷. صدر، سید محمدباقر (۱۴۲۰ق). ماوراء الفقه، ج ۵، ج اول، بیروت: دار الأضواء.
 ۲۸. طبرسی، فضل بن حسن (امین الإسلام)، (۱۴۱۰ق). المؤلف من المختلف بین أئمة السلف، تحقیق: مدیرشانه‌چی و همکاران، ج ۱، ج اول، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیه.
 ۲۹. طوسی، محمد بن علی بن حمزه (۱۴۰۸ق). الوسيلة الی نیل الفضیلة، ج اول، قم: انتشارات کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی.
 ۳۰. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، (۱۴۰۰ق). النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ج دوم، بیروت: دارالکتاب العربی.
 ۳۱. ----- (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۲، ج سوم، المکتبه المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، تهران.
 ۳۲. ----- (۱۴۰۷ق). الخلاف، ج ۳، ج اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۳۳. عاملی، زین‌الدین بن علی (شهید ثانی) (۱۴۱۰ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۸، ج اول، قم: کتابفروشی دآوری.

۳۴. ----- (۱۴۱۳ق). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۱۵، ج اول، قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.
۳۵. عاملی، محمد بن مکی (شهید اول) (۱۴۱۷ق). الدروس الشرعية فی فقه الإمامیه، ج ۲، ج دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۶. عراقی، آقا ضیاء‌الدین، علی کزاز، (بی تا)، کتاب القضاء، ج اول، قم: چاپخانه مهر.
۳۷. فیض کاشانی، محم محسن (بی تا). مفاتیح الشرائع، ج ۳، ج اول، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۳۸. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق). کتاب العین، مصحح: دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم سامرائی ج ۸، ج دوم، قم: هجرت.
۳۹. کرکی، علی بن حسین (محقق ثانی) (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۱۲، ج دوم، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع).
۴۰. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۴۰۷ق). الکافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، ج ۵، ج چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۱. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۲. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید) (۱۴۱۳ق). المقنعه، ج اول، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید (ره)، قم.
۴۳. نائینی، میرزا محمد حسین غروی (۱۴۱۳ق). المکاسب و البیع، ج ۱، ج اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۴. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۴، ۲۵، ج هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

ج) خارجی

45. Deshayé, Oliver (2008). Ayant cause, *Répertoire de droit civil*, Dalloz, janvier 2008, 1 – 25.
46. Ghestin, Jaques, Billiau, Marc, Loiseau, Grégoire (2005). *Traité de droit civil, Le régime des créances et des dettes*, Paris: L.G.D.J.
47. Malaurie, Philippe, Aynés, Laurent, Stoffel-Munck (2003). *Droit civil, Les obligations*, Paris: Défrenois.
48. Nicod, Mark (2014). "La continuation de la personne du défunt: principe général du droit français des successions?", *Presses de l'université Toulouse 1 capitale*, 141 – 150.